

من احمد شقیق و فاطمه باشند که شهر و کنگلین و نیز بزرگ
میخواهم در مورد انساب کابل و پیشینه شخصیت هنری آقایان
استاد محمد حسین لردان، عثمان ارمان و خالد لردان که از
دوستان بزرگوار، گزافی و نهایت عزیزم می باشند، نکاتی هر چند
اندک ولی پر فایده و بسیار ماندنی بنویسم، گرچه میدانم قلم بنده
توانایی آنرا ندارد که بتواند همه خوبی ها و محاسن ایشان را در
رشته تحریر درآورد ولی با آن هم سعی میکنم تا شمه ای از فواید
و احکاماتم را با تمام عجز و ناتوانی بنگارم.

مؤخر اینکه یکی از نیازهای مبرم هنری مردم ما ایجاد
گروه های هنر تجرد و است که بتواند هنر اصیل و پیاپی
مردم ما را که با آلات موسیقی عمداً و وطنی نواخته و اجراء
میگردد؛ مانند گار و برای نسل های بعدی و جهان بان شناسایی
کند. که درین زمینه انساب کابل واقعاً توانسته است
آنچه نیاز است بر آورده سازد.

درین انساب آهنگ ها و ملودی های نواخته و اجراء
میگردد که از محسوس و عواطف مردم وطن ما برخاسته
و لاجرم با بردن مردم می نشیند و نهایتاً دوستی به وطن
و مخصوص شهر زیبای کابل می باشد که واقعاً قابل قدر دانی و
لذت مندگی است. من مطمئن هستم که این تلاش

ایهون بی بری، بیوه و سبب تاریخ هری واری مردم و این
ما خواهر گردید و نسل کمی آسیده نیز بدان افتخار خواهند نمود
زیرا این مبل کابین توانسته است که آصفی و طلوعی کمی اصل
را زنده نگاه داشته و حتی آثار غنا بخشیده است و در
راستی عشق به وطن، مردم و عشق به محبوب آنچنان شایسته
است بیان کند.

هرگز نمیرد آنکه نامش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

خوب میدانم که خانواده کمی مان از زمانه کمی خیلی قدیم
عشق و دوستی بی آلاسیان و بسیار ماندگار با هم داشته اند
چنانچه پدر مرحوم می گفت که این دوستی و علاقه از گذشته
بعدها مال است و در پسینه شهر دوام خواهد کرد و اقامت
همان طور نیز است.

چنانچه در شهر قدیم کابین از کوه کمی تعداد سازی و عمارت
و عارفان گرفته تا به کوه گاه که با هم نزدیکتر شدیم ما این دوستی
تداوم و شرفای مستودنی خود گرفته است و حال که هزاران
کیلومتر از هم فاصله داریم باز هم پا بر جا است.
چون
چا دارد که در اینجا یک بار دیگر از آقای استاد را
که به محفل عروسی مان ۲۸ سال قبل از امروز گرامی خاصی

با سرودن آهنگ های بسیار شاد و دل انگیز ایشان بخشدین،
ایران شکر و قدر دانی نمایم که این خود یکی از بهترین خاطره
های زندگی برایم محسوب می گردد.

نخاطر دارم زمانی را که آقای استاد محمد حسن ارمان از
تحصیل موسیقی در اروپا بعد از مدت طولانی به وطن برگشته بودند
و محفل شنبه نشینی در منزلشان ترتیب داده بودند، که بسیار
خاطر انگیز و دوست داشتنی بود و در صحت من برای اولین بار با
حضرمندان بسیار معروف کشور چون مرحوم احمد ظاهر، مرحوم استاد
تندلیان، مرحوم استاد کرم صفت، آقای حسین احمدی، خانم
خانم شریلا، خانم رضیانه و دیگران معرفی و ملاقات کردیم
شدم.

باید یاد آوری نمایم که همیشه محافظ خوشی خانواده ما با
لطف و مهربانی بی پایان استاد ارمان همراه بوده و وقتی
خاصی در بزم طرب و موسیقی داشته است که جهانی بسیار فخر
و عبادات خانواده ما است.

از زمان های دور یعنی درست زمانی که من فقط ۱۳ ساله
بودم همراه آقای محمد عثمان ارمان دوست نزدیک شدم، دوستی
به جان برابر و برابر عزیز تر از جان، تا امروز که من ۴۵ ساله
می باشم، این دوستی مستحکم بوده و رشد قابل ملاحظه ای یافته

است و امید دارم تا آخر عمر تداوم یافته و به نسل های

پسری نیز انتقال یابد.

ن

من خاطره های فراوانی از دوستی و رفاقت با عثمان را

دارم که نمیتوان آنها را با کلمات و نوشته های بیان کرد، ولی

هر آنچه از زندگی ام بیاد دارم لحظاتی بود که با عثمان همان

در خوشی ها و غم ها شریک بودیم و صرف متواضع سینه ای

ازین خاطرات را بیان کنم.

بجای دارم دورانهای کودکی، نوجوانی و جوانی را که با هم

بودیم و هیچ دلی را از یکدیگر پنهان نمیکردیم که درش خود توان

بر آن است که همصدا باشیم از عهد دانشیم و با هم و بر عده روزها

و شب های خوشی را کنار هم شگری می کردیم و با دوست و رفیق در گمان

آقای ستار جهان عطفی که وی نیز از بهترین و نزدیکترین دوستان

و رفیق های ماضی باشند، یکجا درس می خواندیم، ورزش میکردیم

و به تفریح و میل می پرداختیم و یکجا در همه امور زندگی شریک بودیم.

بجای دارم که در روزها و شب های جشن استقلال کور به

منطقه جشن و جشن حضوری رفته و با همان امکانات دوران

تحصیل از تمام محافظ و تسرت های حضردان کور خوبی

مستفید می شدیم و در کنار هم به خوشی می پرداختیم.

در مسکن که با هم کاغذ پیران بازی میکردیم و با هم به

ن

کوه نوری می رفتیم و در تالستان که در طرفین می شهر کابل و حومه
آن مشتاقان و به جای دگر به ورزش می دگر می برداشتیم.
بیر علاوه همراه با سایر دوستان خان به پغمان، کارترامه،
باغ بابرشاه، جلال آباد و سایر میله گاه می دور و نزدیک
می رفتیم و درین جا که از نواختن توله توسط عثمان جان ارمان
ستفید کرده ولادت می بردیم که هر یک بجای خوش ظاهر می
است مانند کار که قلم توانایی ارقام آنرا ندارد
یکی ازین خاطرات را که هیچ وقت نمیتوانم آنرا فراموش کنم،
اینست که در یکی از شب می هفتابی تالستان بالای تاق ظفر
پغمان رفته، در زیر نور قناب به تویی دل آنگز و قرح بخش
تغابی که با نفس می گرم و پیچیده می نرم دلوانی عثمان جان
ارمان در قالب بی بخود جان میگرفت در جهان می نشست،
گوش فرا میدادیم که لذت با نوتر از یک زندگی را بیایم داشته.
باغ بابرشاه که در نزدیکی منزل ما واقع در کدر گاه قرار
داشته است یکی از جایگاه می خوب تفریحی ما بود که همراه
با خانواده به میله می برداشتیم و عثمان جان با نواختن بی به
لذت آن بیشتر و بیشتر می افزود، که هر بار خاطراتی دارد
فراموش نمائیدی.

شادم است روزی را که عثمان جان را نیدیدیم فکر میکردم

چیزی را نگم کرده ام و وقتیکه از کار برمی‌خیزم به منزل جان
تلفون می‌کردم و برایش می‌گفتم که میایی و یا من بیایم؟
یکی دیگر از خاطرات به یادماندنی از عثمان جان که بعد از
۱۷ سال دوری از وطن بگذر را در دیار غربت دیدیم اینست
که در سال ۲۰۰۷ من همراه با خانم سفری به اروپا داشتیم، که یک
مدت زمانی کوتاه همی را در شهر مونیخ آلمان به منزل پیرا در برتگوانم
آقای حمید پیرنا اقامت داشتیم که در اولین فرصت رسیدن ما
بدانجا، آقای استاد ارمان یا عثمان جان از سویس به مونیخ
آلمان آمده و شبی را با فونکی گذرانیدیم که خوشبختانه آقای
استاد ارمان با هم‌راهی عثمان جان و خرید جان یکی دیگر از دوستان ما
محض طرف خانوادگی را ایجاد کردند که عثمان جان با نواختن
نی که واقعا شگوار کرد و نواختن نی توسط عثمان جان
طبی این مدت از رسیدن قابل ملاحظه و مستودنی برخوردار شده
است که روحیهٔ خیلی شاد و خوشی را برای ما به ارمغان
آورد. مخصوص اینکه ما طی این مدت تحت فشار کمی زیاد دوری
از پیرنا، دوستان و اقارب خود قرار گرفته بودیم، برای ما یک جان
نو، روحیهٔ تازه و فرحت بی‌پایان نصیب کردانید که تازه ام
آنرا فراموش نخواهم کرد. و من ازین شب به یادماندنی علم
و یادگیری آید، ممنونم که این خاطره را همیشه با ویدان کرده است.

من فقط یک آرزو در زندگی دارم و آن اینست که زمانی شود که من
با عثمان جان با هم نزدیکتر شویم و خاطرات گذشته را
هر چند ناخوشگوار است ولی تا جایی به نحو دگر زنده بسازیم.
و اما در مورد آقای خالد ارمان، بیاد دارم زمانی را
که ایشان کودک خرد سالی بودند و کالای مرحوم ایشان
آقای محمد ابراهیم نسیم برایش تنبوره می نواخت تا وی خواب
بود که از همان دوران کودکی وی گوشش به نوازی دل انگیز
موسیقی و سر ولای موسیقی آشنا شد و برای اولین بار نواختن
زیر بغلی به هنر موسیقی روی آورد و در نوجوانی به مکتب موسیقی
شامل شد و چون استعداد فوق العاده زیادی در فراگیری هنر
موسیقی داشت، برای فراگیری بیشتر و علمی موسیقی و تخصص
آلات نوازی چون گیتار، پیانو، تحصیل به اروپا برایش دادند
و او واقعاً توانست در مدت زمان کوتاهی در زمینه نواختن نوازی
موسیقی جهان قرار بگیرد، خوب بخاطر زمانی را که وی در
یک مسابقه جهانی نواختن گیتار برنده مقام اول شده بود و
ما به افتخارش در شهر کابل جشن گرفتیم و با افتخار از وی عکس گرفتم.
خالد ارمان واقعاً افتخار موسیقی افغانستان است.
بخاطر دارم در سال ۲۰۰۷ ده میبورگ آلمان زمانی که به افتخار
سالروز تولد درگذشته مرحوم احمد ظاهر حفلی برگزار شده بود و من هم

در آنجا حضور داشتیم، آقامی وهاب هادی که از هنرمندان
و نویسندگان به نام موسیقی کور هستند و در مورد هنرمندان
کور سخن رانی میکردیم از آثارش لذت بردیم در از سر
ستاره های درخشانی هنر در آسمان موسیقی کور بخوبی
یاد کرد و وقت که با دراز هنرمندانی ~~چهره~~ دست
کور حتی بیبالیست در زمان حیات ~~الین~~ قدر دانی
و تجسس کرد.